

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Iran's M.

آئینه ایران

مهران زنگنه

۰۸ مارچ ۲۰۱۹

ویژه گزارشگران: سخن روز از مهران زنگنه

## استعفای ظریف! بازگشت نئولیبرال‌ها



سؤال این است: با توجه به این که امریکا تمام‌خواه است، و حاضر نیست در کنار قدرت‌های بزرگ دیگر جهان به سهمی از استثمار و غارت در ایران تن بدهد، و خواهان رژیم کاملاً امریکائی همچون رژیم سرکوبگر پهلوی است و تصور می‌کند می‌تواند رژیم را این بار از طریق گرسنگی بیشتر دادن به گرسنگان ایران و ادار نمودن آنان به شورش عوض بکند، آیا اروپا می‌تواند رژیم را از زیر فشار اقتصادی ناشی از تحریم‌ها در آورد، و یا اصولاً می‌خواهد؟ این سؤال را اگر چه عمده‌تاً اصول‌گرایان مطرح می‌کنند، ولی برای نئولیبرال‌ها نیز حیاتی است. جواب یکی منفی است و دیگری (هرچند با شک) در وجه غالب به سؤال جواب مثبت می‌دهد.

\*\*\*\*\*

استعفای ظریف معنای ویژه‌ای دارد و نباید آن را یک بازی تلقی و از آن بسادگی عبور کرد. حتی خود دلیل بلاواسطه، عدم دعوت ظریف به جلسه با اسد و حضور ولایتی وزیر امور خارجه پیشین در جلسه نیز اهمیت جدی دارد. این امر نشان می‌دهد که دریافت جریان دیگر حکومتی از تناسب قواء در داخل و خارج چگونه است و در صورت لزوم و حدت بحران از راه حل اسد برای آن نیز رویگردان نیست. عدم دعوت ظریف را در چارچوب شکاف همیشگی بین بود و نمود در حوزه سیاست، و در اینجا سیاست خارجی باید و می‌توان دید. دو شکاف دیده می‌شود: (۱) شکاف بین مراکز قدرت (که امری آشناست) (۲) شکاف بین واقعیت و توهم، توهم حل مسأله قدرت در این دوره و عدم به رسمیت شناختن تناسب قواء در سطح رژیم از جانب جریان اصولگرا. استعفای ظریف تلنگری به این توهم است و آن را شاید بتوان نشانه «بازگشت» فعال جریان اصلاح‌طلب به صحنه و جواب دیگری به بحران قلمداد نمود.

بدون فهم خط اصلی سیاست خارجی و نقش برجام در آن نمی‌توان این حرکت را نیز درک کرد. برجام و رابطه ایران با غرب، پیشینه تاریخی موضوع: با ندیده گرفته شدن یا «غیبت» فاکتور مردم در حکومت، جز در دوره کوتاهی بیش از یک قرن است در ایران یک سؤال و سه دیدگاه ستراتیژیک بر حکومت‌های مختلف قاجار، پهلوی، جمهوری اسلامی حاکم بوده‌اند: شرق یا غرب؟ («یا» یای مانعة‌الجمع نیست). اصولاً خود سؤال و جواب‌های داده شده به آن مبین جایگاه پیرامونی ایران در سلسله مراتب بین‌المللی و وجود یک دولت پیرامونی در ایران است.

مسأله در تاریخ معاصر همواره این بوده است که رژیم مسلط را با کدام اتحاد، اتحاد با شرق یا غرب، می‌توان حفظ کرد. حتی مصدق و جواب متفاوت و استثنائی او نیز در چارچوب پرسش فوق محبوس می‌ماند. بر بستر چنین ستراتیژی در ایران شرق یا غرب (به درجات مختلف) در مسائل ستراتیژیک، مثل ستراتیژی توسعه و در سیاست خارجی، تعیین کننده بوده است.

مثال بزیم: اگر رژیم پهلوی به اصلاحات ارضی و «انقلاب» سفید دست می‌زد، فقط برای حفظ رژیم پهلوی و باز رفع خطر «تعویض رژیم» (چون همین امروز) توسط امریکا است (در این مورد به هر کتاب تاریخی که در آن نقش امینی در پیشبرد سیاست امریکا و تهدید شاه به برکناری و ستراتیژی «انقلاب سبز» امریکا در سطح جهان توضیح داده شده است می‌توان رجوع کرد). لشکر کشی رژیم کودتای پهلوی به ظفار (یا بر عهده گرفتن هزینه مالی و نظامی-انسانی سیاست غرب در خاورمیانه) در سیاست خارجی رژیم سرکوبگر پهلوی را می‌توان و باید به عنوان مثال ذکر کرد.

برجام (برنامه جامع مشترک) را نیز باید در چارچوب سؤال فوق، یعنی نقش عامل «خارجی» در وجود/عدم وجود رژیم جمهوری اسلامی، مورد بررسی قرار داد. نتایج بلاواسطه «تکنیکی» و غیره آن در اینجا اهمیت ندارند.

کل برنامه یک طرفه و تبلور به رسمیت شناختن سلسله مراتب سلطه در سطح جهان و نقش ایران در آن و جواب به سؤال شرقی یا غربی است. با برجام ایران خود را «ملزوم» به یک سلسله امور می‌کند و در مقابل غرب و دیگر امضاء کنندگان را «متعهد» به هیچ چیز نمی‌کند. حتی بیش از آن، همانطور که دیده شد، امریکا بدون این که ایران کوچکترین خدشه‌ای به این برنامه وارد کرده باشد، از آن خارج شد و تحریم‌های نوکلونیال (که برخی ادعا می‌کنند از تحریم‌های پیش از برجام نیز سنگین‌ترند) را باز گرداند. ایرانیان گمان می‌کردند با پذیرش نقش شرق و غرب در ایران و جهان به اعتبار بستن قراردادهای نوکلونیالی شبیه توتال با اروپائی‌ها و خریدهای شبیه هواپیما از امریکا (که می‌توان آنان را رشوه به اروپا و امریکا نیز تلقی کرد) تحریم‌ها برداشته و وجود رژیم را تضمین می‌کنند، بدین ترتیب حتی چه در برجام و چه فی‌المثل در قرارداد توتال پیش‌بینی خروج طرف مقابل را نکردند (برای پذیرش این که این امر فقط ناشی از حماقت طرف‌های ایرانی بوده است، باید به آنان لطف داشت). این که گفته‌اند سیاست خارجی ادامه سیاست داخلی است را می‌توان در تداوم فساد داخلی در سیاست خارجی دید، اگر به قراردادهای ایران به خصوص پس از برجام توجه شود. همانطور که در داخل اختلافات بین جریان‌های مختلف با فساد یعنی دادن امتیاز و لاپوشانی فساد یک دیگر حل می‌شوند، در سیاست خارجی نیز همچون دوران قاجار و پهلوی با امتیاز دادن به غرب و شرق مسائل را حل می‌کنند (یا می‌خواهند حل بکنند).

با ترمپ و خروج امریکا از برجام نه فقط تمام دستاوردهای جریان نئولیبرال رژیم (روحانی-سیف-نوبخت-زنگنه-ظریف) در رابطه با بحران قدرت در ایران از آنان گرفته شد، بلکه آنان یکی از متحدان غربی ضمنی خود را از دست دادند. با ترمپ به جای اوپاما در سطح بین‌المللی ستراتیژی تعویض نرم رژیم به پس رانده شد. تغییرات تدریجی و نرم رژیم و ادغام ایران به لحاظ سیاسی در غرب، اگر چه با وجود نئولیبرال‌ها در رژیم امکان موفقیت زیاد داشته و دارد، به شدت لطمه خورد.

شکست جریانات نئولیبرال (طرفدار غرب که عمدتاً در جریانات اصلاح‌طلب در داخل و خارج سازمان یافته‌اند) با اعتراضات دی ماه [جدی] شروع و سپس با خروج امریکا و «فعال» شدن مجدد ستراتیژی «تعویض رژیم» سخت (ترمپ-نتان یا هو) تکمیل شد.

این جریان را در کل که با برجام تناسب قواء را در سطح جامعه به نفع خود تغییر داده بود و به این اعتبار تصور می‌نمود در سطح دستگاه‌های حکومتی می‌تواند این تغییر را بدل به سکه نقد بکند، ترمپ و نه خامنه‌ای از اوج «عزت»

به حضيض ذلت کشاند و مجبور به «سکوت» کرد. شکست برجام را می‌توان کل رژیم و بالاخص شکست جریان نئولیبرال دانست، نه فقط به اعتبار بازگشت تحریم‌ها بلکه به اعتبار «فاش» شدن یک جانبه بودن برجام و عدم وجود مکانیسمی برای جلوگیری از خروج یا گذاشتن امکان تصمیم‌گیری یک جانبه بر عهده غرب (و امریکا) که در ایران با عزیمت از فهم‌روزمره به بی‌عرضگی نئولیبرال‌ها (بالاخص روحانی و ظریف به عنوان عوامل اصلی) تعبیر می‌شود. توتال، برای مثال، بدون پرداخت غرامت از ایران رفت و امریکا بدون هرگونه پیامدی از برجام خارج شده است. اصلاح‌طلبانی که خامنه‌ای را با بحث «امامت» به مبارزه می‌طلبیدند، عقب نشینی کردند و صدای نئولیبرال‌ها به «خاموشی» گرائید. سیف رئیس بانک مرکزی (یکی از اسوه‌های فساد نئولیبرالی) عوض شد و نئولیبرال «معتدلی» به جای او گذاشته شد. سیاست‌های نئولیبرال، آنجا که هر دو جریان اصلی توافق دارند (مثل ارزان کردن و نگاه داشتن نیروی کار و سرکوب فرودستان)، اگر چه به طور کامل متوقف نشدند، ولی در اینجا و آنجا به اعتبار وخیم بودن اوضاع و امکان برآمد تودمئی در سایه فقر روزافزونی که سیاست‌های اقتصادی نئولیبرال (برای مثال سیاست ارزی) برای فرودستان به دنبال دارند، و تحریم که نتایج را تشدید می‌کند، دچار سکنه و به بعد موکول شدند. دوباره مسأله حیات کل رژیم مطرح شده است و نقش غرب و شرق در آن. در صف‌آرایی‌ها تغییراتی صورت گرفت. تناسب قواء این بار به نفع جریان اصول‌گرا تغییر کرد و سرکوب در داخل و گرایش به شرق (در سیاست خارجی) و تأکید بر محور مقاومت در منطقه یعنی جواب ارتجاعی به دخالت‌های نئوکولونیال غرب در منطقه دست بالا را گرفت. استعفای ظریف معنای ویژه‌ای بر بستر این تناسب قوای تغییر یافته می‌یابد.

در جلسه‌ای که ظریف به آن دعوت نشد طیفی را می‌توان رؤیت کرد که تجربه افغانستان، عراق، لیبیا و ونزوئلا و به خصوص سوریه را جدی می‌گیرند. می‌داند رژیم اسد از برزخ فقط با اتکاء به تفنگ با سرکوب مردم و ارتجاع سلفی و غیره بیرون آمده است و نه به همت فقط دیپلماسی و به این اعتبار به ادامه سیاستی اصرار می‌ورزد که تا کنون به طور موفق مانع «تعویض رژیم» بوده و سلطه بورژوازی نوپا را تضمین کرده است.

از سوی دیگر تحت عنوان «ظریف» اما فقط شخص ظریف را نباید دید: تمام اصلاح‌طلبان، ایدئولوگ‌ها و مجریان سیاست‌های نئولیبرال صندوق بین‌المللی پول و ... و به لحاظ اجتماعی بخش اعظم بورژوازی نوپائی را باید دید که به انباشت (اولیه) سرمایه‌اش از طریق سوءاستفاده از قدرت سیاسی صورت داده است و مدیون «انقلاب» و حضور در سطح دستگاه‌های دولتی بوده یا هست.

تولد نئولیبرالیسم در ایران مدیون دو پاره شدن گروه حاکم (بورژوازی دولتی) و تبدیل بخشی از آن به بورژوازی غیر دولتی است. این دوپارگی پایه مادی اختلافات در رژیم و شکل‌گیری دو ستراتیژی برای تضمین حیات و ادامه رژیم است. در حالی که در یک تغییر رژیم نرم، بخشی از رژیم باید به کاهش وزن و سهمش در روابط و مناسبات قدرت و بنابراین کاهش سهمش در استثمار و غارت فرودستان تن دهد، در صورت تعویض رژیم سخت، رژیم و کل بورژوازی نوپای بعد از انقلاب همه چیز را از دست می‌دهد. به این ترتیب تعویض رژیم سخت را هیچ یک از لایه‌های بورژوازی نوپا نمی‌پذیرد. اختلاف بین دو جریان بورژوائی را می‌توان چنین صورتبندی کرد: با توجه به تناسب قوای ملی و بین‌المللی نئولیبرال‌ها مایلند به جناح اصول‌گرا انتخاب بین بد (تغییر نرم) و بدتر (تغییر سخت) را تحمیل کنند، در حالی که برای خودشان انتخاب بین خوب (تغییر نرم) و بد (تغییر سخت) مطرح است. در این راستا به نظر می‌رسد اروپا آنان را همراهی می‌کند.

سؤال این است: با توجه به این که امریکا تمام‌خواه است، و حاضر نیست در کنار قدرت‌های بزرگ دیگر جهان به سهمی از استثمار و غارت در ایران تن بدهد، و خواهان رژیمی کاملاً امریکائی همچون رژیم سرکوبگر پهلوی است و

تصور می‌کند می‌تواند رژیم را این بار از طریق گرسنگی بیشتر دادن به گرسنگان ایران و وادار نمودن آنان به شورش عوض بکند، آیا اروپا می‌تواند رژیم را از زیر فشار اقتصادی ناشی از تحریم‌ها در آورد، و یا اصولاً می‌خواهد؟ این سؤال را اگر چه عمدتاً اصول‌گرایان مطرح می‌کنند، ولی برای نئولیبرال‌ها نیز حیاتی است. جواب یکی منفی است و دیگری (هرچند با شک) در وجه غالب به سؤال جواب مثبت می‌دهد. اتحادی که بین دو جریان در باره تغییر سخت وجود دارد، با توجه به جدی بودن و پایه مادی داشتن این اتحاد، اما از منظر غرب نباید ادامه پیدا کند، چرا که شرط هر تغییری (نرم و سخت) اختلاف و نبرد در بین بالائی‌هاست.

امریکا که سیاست تولید اختلاف را با معاف کردن بخش خصوصی در ایران از تحریم‌ها، دنبال کرده است، و خواسته است نظر این بخش را به تغییر رژیم سخت جلب کند و بدین ترتیب در میان طبقه اجتماعی حاکم اختلاف به وجود بیاورد، حداقل تا کنون موفق نبوده است. اروپا اما با سیاست «حمایت» از برجام و «مخالفت» با تحریم‌ها توانسته است شکاف موجود بین نیروهای مختلف مؤتلف در رژیم را علنی بکند و به آن دامن بزند. استعفای ظریف نیز مبین آن است. چگونه؟

در کنار ارگان‌هایی مثل بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول، مکانیسم‌هایی در حال تعبیه و یا تعبیه شده‌اند مثل سوویفت و غیره، که سلطه غرب را بر جهان تأمین می‌کنند. «مبارزه» با پولشویی (و گروه ویژه اقدام مالی FATF) نیز به یکی از این ارگان-مکانیسم‌ها بدل شده است. طبعاً به خود مبارزه با پولشویی نمی‌توان ایرادی گرفت حتی تحت شرایطی می‌توان از آن استقبال نمود، مسأله این است که پولشویی چیست و چگونه تعریف شود و سازمانی که قرار است آن را تعریف بکند کدام است، یا نحوه اجرای مبارزه با پولشویی چگونه است و تا کجا می‌توان از طریق آن به حق حاکمیت ملل خدشه وارد کرد و به خصوص تا کجا می‌توان از این طریق در اقتصاد بازار به نفع این یا آن دولت دخالت کرد. (می‌توان از مناظر مختلف له و علیه آن نوشت همانطور که در ایران از دو منظر مختلف در رژیم نیز این موضوع مورد بحث است)

همانطور که امریکا بنگاه‌های بزرگ اقتصادی در سطح جهان را بدون اعمال فشار مستقیم وادار کرده است به تحریم ایران بپیوندند، در چارچوب مبارزه با پولشویی، عدم پذیرش «توصیه‌هایی» که توسط گروه اقدام مالی یا کمیسیونی که سران ۷ کشور صنعتی آن را ایجاد کرده‌اند، موجب می‌شود که کشوری، بانک (یا بانک‌هایی) به لیست سیاهی وارد بشوند که در مظان اتهام پولشویی قرار دارند. این امر موجب مشکلات بسیار برای نقل و انتقال پول و غیره می‌شود.

رابطه آن به ایران چیست؟ دولت ایران که متهم به تروریسم و تعریف دیگری از تروریسم و پولشویی و غیره دارد، در این راستا متهم به پولشویی است. ایران چه به این گروه بپیوندد و چه نپیوندد در نقل و انتقالات پولی دچار مشکل می‌شود. با این که اروپائی‌ها نیز می‌دانند راه‌های بسیار زیاد دیگری نیز وجود دارند، برای این که ایران به اهداف خود در راستای انتقال پول برسد، اما تصویب لوایح مربوط به پولشویی را شرط ضمنی حمایت از ایران در تحریم‌ها و شرط اجرای ساز و کار مالی اروپا (یا ابزار پشتیبانی مبادلات تجاری - اینستکس) کرده‌اند. سؤال این است: چرا اروپائی‌ها دو مسأله را که به یک دیگر ربط مستقیم ندارند، منوط به یک دیگر کرده‌اند؟ جواب مختصر: برای بردن گاو‌ها به مذهب هویج یا شلاق لازم است («یا» یای مانعة‌الجمع نیست). معنای عینی-عملی «منوط کردن» دو امر نامربوط به یک دیگر بر اساس وقایع، من جمله استعفای ظریف، تشدید اختلاف، حدت بخشیدن به مبارزه رو در رو بین دو جریانی است که در این رابطه شکل گرفته‌اند. این سیاست اروپا در عین این که حمایت از «تعویض رژیم» سخت در کل است چرا که به یکی از پیش‌شرط‌های آن یعنی تعمیق اختلاف بین بالائی‌ها تحقق می‌بخشد، در عین حال نیروها را به میدانی

می‌کشاند که برنده آن از پیش روشن است: اروپا. نباید فراموش کرد که صرفنظر از اثر بالا در رابطه با جریان‌های مختلف این امر فشاری است به کل رژیم در راستای تطبیق خود با خواست‌های غرب (تغییر نرم).

اگر به مصاحبه‌های ظریف و گفتارهای دیگران رجوع می‌شود، دیده می‌شود که با استعفای او فاز جدیدی در این میدان شروع شده است. روند ورود جریان‌های مختلف رژیم به این میدان که اروپا برای آنان تعیین کرده است، تسریع شد. خود لوائیج فی‌نفسه (به واسطه ضعف موضع جناح دیگر) دیر یا زود با توجه به تحریم‌ها تصویب خواهند شد، مسأله ربط آنان به تحریم است. آیا این حرکت می‌تواند به لشکر شکست خورده رفرمیست‌ها نیروئی بدهد تا دوباره حول سیاست‌های نئولیبرال به طور علنی جمع بشوند و به سازمان‌دهی نیروهای اجتماعی علیه جریان دیگر بپردازند؟ (سخنرانی اخیر روحانی که در آن از زنگنه و ظریف تجلیل شد، نیز عناصری را در بر دارد که اشاره به این امر دارند و در همین راستا هستند؛ به خصوص حمله به خصولتی‌ها یعنی حمله به جناح دیگر در آن، «همزمانی» استعفاء و این سخنرانی قابل توجه است). این دو را به دو صورت می‌توان تفسیر نمود: یا نئولیبرال‌ها برای کنترل نیروهای فرودست نیازی به وحدت در کل رژیم نمی‌بینند یا تصور می‌کنند، می‌توانند حرکات محتمل فرودستان را به نفع خود جهت بدهند. آیا آنان می‌توانند با حمایت از لوائیج شروع و در نهایت، این توهم را بیافریند که تنها علت خرابی اوضاع تحریم‌ها هستند و نه سرمایه‌داری و رژیم حاکم بر ایران؟ و دوباره مسأله مذاکره با امریکا و برجام دور را به عنوان راه حل پیش بکشند؟ به نظر می‌رسد رفرمیست‌ها که نه موضوعی گریه برای «تجدید» حیات و نه کسی دارند که حول او برای انتخابات آتی و غیره گرد بیایند، می‌توانند این حرکت را بدل به موضوعی مرکزی بکنند. آیا ظریف به عنوان نوک حمله در اینجا عمل کرده است؟ در هر حالت به این حرکت می‌توان به عنوان یک تست نگریست و در این مورد شکی نباید داشت که تست موفق بوده است! اما در این که نئولیبرال‌های ایران بتوانند آن را ادامه بدهند یا دست بالائی را که با برجام در سطح جامعه پیدا کردند، دوباره به دست بیآورند، باید شک داشت. باید منتظر بود دید به خصوص این حرکت ظریف با حرکات دیگر دنبال می‌شود یا خیر (آیا این امر شروع زودرس مبارزات نمایش «انتخاباتی» ۱۴۰۰ با محور سیاست خارجی است؟) آشکار جهت حرکت است: تمرکز نیروهای نئولیبرال که ریسک موجود «تعویض رژیم» را در برجام آتی می‌پذیرند و برای آتیه نیاز به یک «برنامه» و یک فرد (ظریف؟؟) دارند. از حضور اسد در تهران و عدم حضور ظریف در جلسه می‌توان نتیجه گرفت: بدون تضمین وجود رژیم مذاکره‌ای (یا ظریف) نخواهد بود. به ظریف باید در اینجا فقط به عنوان سمبل نگریست. اختلاف در وجود/عدم وجود همان تضمین حیات رژیم است.

حرکات گروه‌های مختلف اجتماعی به معنای وسیع کلمه و حرکات فرودستان به معنای اخص در راستای سوق دادن رژیم به جلو و پذیرش این یا آن راه حل می‌توانند تعیین کننده باشند. در این حرکات، اگر شکل بگیرند، نیز سؤال «شرق یا غرب» مطرح است. این سؤال تا زمانی در تاریخ ایران مطرح و بر قرار خواهد بود که در حرکات فوق تغییر منظر صورت نگرفته و سؤال حذف نشده باشد. سؤال فقط در شرایطی مطرح خواهد شد که حرکات فوق از منظر صورت بگیرند که مسأله آزادی و عدالت حل بشود. در این حالت، یعنی در صورت حل مسأله آزادی و عدالت رژیم خود مردم خواهند بود و برای حفظ رژیم نیاز به غرب یا شرق همچون در رژیم‌های قاجار، پهلوی و جمهوری اسلامی نیست. فقط «در سرزمین قد کوتاهان/ معیارهای سنجش/ همیشه بر مدار صفر سفر کرده اند.» (فروغ) و سؤال فوق مطرح می‌شود و نه از منظر غول هم اکنون «خفته».